

چند فایده لغوی

بقلم دکتر محمد معین
استاد دانشگاه تهران

در شماره ۱۲ از سال هشتم مجله سودمند مهر تقریظی راجع برهان قاطع چاپ اخیر نوشته شده که موجب تشویق مصحح و محشی گردید، بدینوسیله از نویسنده فاضل آن سپاسگزار است. در ضمن راجع به بعضی تصاویر نکاتی چاپ شده بود که گویا تحقیق در آنها جهت خوانندگان مجله مهر و مؤثر اجماع برهان قاطع مفید باشد. اینک باختصار در موارد مذکور بحث می‌کنیم.

خیار چنبر = خیار شنبر

در برهان آمده: «خیار چنبر دوائی است معروف و عبری قثاء الهندی گویند. اسهال آورد.»

مصحح برهان تصویر خیار چنبر - قثاء الهندی را ضمیمه شرح مزبور کرده است. نویسنده محترم معرفی نامه برهان در مجله مهر نوشته‌اند: «تصویری که برای خیار چنبر نوشته شده یادآور لوبیا یا گیاه است مانند آن.»
کدام لوبیا؟ شاید مراد لوبیای مازندرانی است. ظاهر آیین نکته مورد اشتباه و خلط شده که خیار چنبر مصطلح امروز را با خیار چنبر - خیار شنبر قداما یکی دانسته‌اند، و حال آنکه بین آن دو تفاوت بسیار است.

مشی برهان در حاشیه صفحه ۸۰۰ این توضیح را - که گویا مورد توجه نویسنده فاضل واقع نشده - افزوده است. «مرب آن «خیار شنبر» بفتح شین و فتح باء «المنجد» و خیار شنبر = Cassia fistula «لك ۲ ص ۶۶» و آن جز خیار چنبر امروزه است که نوعی خیار دراز است.»

باید دانست که مفهوم بعضی کلمات در قدیم با مفهوم کنونی آنها اختلاف دارد. از این قبیل است «لادن» (۱) و «ذرت» (۲).

جهت توضیح مطلب شواهد زیر را نقل می‌کند:

«خیار شنبر، طایفه‌ای خیار چنبر نویسنده و بهندی اورا کینال. . . گویند

۱ - رك : پوردادود : هر مزدنامه ص ۱۵۸ بعد
۲ - رك : ایضا ص ۱۴۴ بعد، منتهی الادب، قاموس، تاج العروس، لغت نامه : ذرة

و **فلوس** اورا بهندی کو گویند. رازی گوید نیکوترین فلوس آن بود که براق بود و از جوف قصب بیرون آورند و لعاب اوسپاه بود و این ماسوبه گوید: خیار شنبیردو نوع بود: یکنوع از کابل آورند و یکی از بصره...» (ترجمه سیدنه ابوریحان بیرونی. خطی) (۱)

«خیارشنبیر. ابوالعباس نباتی در کتاب الرحلة گوید: آن درختی است معروف و میوه آن در مصر و اسکندریه و نواحی مجاور آنها بسیار است و مقداری از آن، از دونا حیه مزبور بشام حمل میشود، و نیز در بصره فراوانست و از آن بشرق و عراق برده میشود. درخت آن بقدر درخت گردکان و برکوی مانند برک گردکانست، مگر آنکه از آن کوچکتر و اطراف آن تیز و سخت تر از برک گردکان باشد، و برک شاه بلوط شباهتی دارد و شکوفه ای عجیب دارد که دیده من مثل آن از لحاظ جمال و حسن خلقت ندیده...»

طول آن قریب بذراع است و در جهات اربعه، عروقی بطول انگشت از آن بیرون زند، و اطراف آن شکوفه ای یاسمینی شکل باز شود، در هر شکوفه پنج برک باشد در نهایت زردی، و شکل خوشه خرما گیرد، و آن در تضاعیف شاخه ها آویزانست گویی که نویایی «چلچراغی» است فروزان، و چون هنگام خروج میوه فرارسد، رنگ این شکوفه بسپیدی تبدیل شود و بیژمرد و بیفتد و لوله های شاخه شنبیری بشکل معروف نمایان گردد، بعضی از آنها دراز و بعضی کوتاه بود. خوشه های آن مانند خوشه های خرثوب آویزان است گویی که عصایی است آویخته، برنگ سبزیسیر باشد و سپس در پایان سیاه گردد. اسحاق بن سلیمان (۲) گوید: در داخل لوله های آن طبقات مغزیت سیاه رنگ و شیرین، و بین هر دو طبقه دانه ایست مانند دانه خرثوب در اندازه و شکل، و مستعمل آن همان طبقات است بدون دانه و بی...» (ابن البیطار چاپ مصر ج ۲ ص ۸۱).

«خیارشنبیر، معرب از خیارچنبیر فارسی است و بهندی بگیری نامند. درختی است بقدر درخت گردکان و برکش کوچک و اطراف برک تند و گلش زرد، و بقدر یاسمینی، و مایل بسفیدی، و نمرش دراز و باریک قریب بذریعی (بذراعی) و در جوف آن برده های ششلی. و بر آن رطوبت سیاه، و پرده های او را **فلوس** و رطوبت او را **عسل خیار شنبیر** نامند، و مستعمل عسل اوست و شیرین بدمزه میباشد...» (تحفه حکیم مؤمن).

از آنچه نقل شد، نیک آشکار گردد که خیارچنبیر... خیارشنبیر قدما (و نیز مؤلف برهان قاطع) گیاه است بجز خیار چنبیر امروزین، و میوه آن دراز و

۱ - مقایسه شود با: قانون ابن سینا چاپ تهران سال ۱۳۹۵ قمری ص ۴۴۲

(ادویه مفرده حرف خا: خیارشنبیر)

۲ - در ترجمه لکک: اسحاق بن عمران.

باربک و نزدیک بیک ذراع ، و در جوف آن برده‌هایی است دارای رطوبتی سیاه و در قدیم برده‌ها را فلوس و رطوبت مزبور را عسل خیار شنبیر می‌گفتند و امروزه همین عسل را فلوس گویند و بمنوان مسهل می‌خورند . تصویر منعکس در برهان شامل این مختصات است و عیناً همین تصویر در الموجد هم در «خیار شنبیر» و هم در تصاویر پایان کتاب در عنوان «شجرو نبات» آمده و صحیح است .

خارپشت و دلدل

نویسنده فاضل مجله مهر نوشته‌اند : « بعضی دیگر از تصاویر بکلی نادرست است ، مانند تصویر جوجه تینی (= تشی که دلدل و سیخور هم بآن گویند) که برای خارپشت (ص ۶۹۷) چاپ شده است . همین تصویر (در ص ۸۷۴) برای دلدل نیز بکار رفته که درست است . »

باید دانست که ارباب لغت «تشی» = «تسی» ، «چکاش» = «سکاجه» ، «ریکاشه» = «ریکاشه» ، «اسفر» = «سفر» = «سگر» = «سفره» = «سگره» ، «سیخول» = «سیخور» ، «ارمچی» = «ارمنچی» = «ارمدچی» را خارپشت دانسته‌اند (۱) ، ولی از عهدۀ تعدید و تشخیص کامل آنها بر نیامده‌ها را درهم آمیخته‌اند . جوجه تینی هم که امروزه شناخته است در زبان پهلوی بنام Zhuzak (همین کلمه جزء اول جوجه تینی را تشکیل داده) خوانده میشود . اما «دلدل» بضم اول و سوم ، عربیست و فارسی آن خارپشت است .

« دلدل بروزن قنفذ است ، یعنی خارپشت یا بزرگ از او یا مانند او است . » (ترجمه و شرح قاموس)

« دلدل بالضم خارپشت یا خارپشت بزرگ یا جانوری است مانند آن . » (منتهی الارب) . مؤلف تاج العروس گوید : « الدلدل بضمها القنفذ . » و « قنفذ فارسی خارپشت است . » (تحفة حکیم مؤمن : قنفذ) و « خارپشت ، اسم فارسی قنفذ است . » (تحفة : خارپشت) .

دائرة المعارف اسلامی (فرانسوی) در ماده «دلدل» باستناد تاج العروس و لسان العرب آنرا به Porc - épic ترجمه می‌کند و کلمه اخیر هم بقول کازیمیرسکی (فرهنگ فرانسوی - فارسی) «خارپشت تیرانداز ، دلدل» است .

بنابر آنچه گفته شد ، اگر صحت تصویر «دلدل» در نظر نویسنده مسلم است - عین تصویر مندرج در برهان در الموجد بل «دلدل» آمده - ناگزیر همین تصویر برای «خارپشت» نیز صادق باشد .

ناگفته نماند که «خارپشت» ب مفهوم اعم شامل همه اقسام مذکور است و نگارنده در مقالتهی جداگانه درین باب بحث خواهد کرد .

۹ - رك : برهان قاطع ، جهانگیری ، حکیم مومن ، لغت فرس ، لغتنامه دهخدا ، واژه - نامه طبری .

زنبق

تصویر زنبق را مربوط بگل بیازدیگری دانسته اند. باید یادآور شد که زنبق نیز مفاهیم متعدد دارد. ابن البیطار گوید (۱) : « زنبق روغن کنجد آمیخته بیاسمین است. (۲) » و لکلرک آنرا به Huile de Jasmin ترجمه کرده است (۳). دزی گوید: « بقول ابن البیطار (a VI, II) در عهدوی دردمشق (زنبق) را بخطای بنوعی سوسن وحشی (lis sauvage) اطلاق میکردند، اما در واقع « زنبق » همان بیاسن سفید (Jasmin blanc) است » و دزی خود زنبق را به lis ترجمه کرده (۴). زنبق نام خانوادگی یک دسته از گلهاست که در اصطلاح اروپائیان Iridées (تیره زنبقی) اصطلاح کرده اند (۵) و زنبقی را که اکنون در ایران شناخته اند فرانسویان Iris نامند. کلمه اخیر یونانیست و همانست که در کتب اسلامی (ایرسا) یاد کرده نوشته اند « بیخ سوسن آسمان گون است. » (۶)

تصویری که در برهان برای زنبق آمده عیناً تصویر است که در المنجد هم در ماده زنبق و هم در تصاویر پایان کتاب عنوان « شجرو نبات » منعکس است و هنوز در غالب ممالک اسلامی بنام (زنبق) شناخته است.

شیط

نوشته اند: « تصویری هم که برای ماهی شیط آمده بشرحی که المنجد گواه است نادرست است و مربوط به ماهی معروف به (شانک) میباشد. »

تعجب است که نویسنده محترم شرح مسطور در المنجد اقرارات کرده اند ولی تصویر آنرا - که عیناً منطبق بر تصویر مندرج در برهانست - در همان صفحه المنجد و هم در تصاویر پایان کتاب در عنوان (اسماك) آمده، ندیده اند. قول قاموس و منتهی الارب نیز مؤید همین تصویر است: « شیط... ماهی باریک دم میان پهن نرم دوسودن خرد سر که گویا بر بطاست » (ترجمه و شرح قاموس)

« شیط... نوعی از ماهی نرم بدن خرد سر باریک دم گشاده میان بر شکل بر بط ». « شیط... سمک وفی الصحاح ضرب من السمک و زاد اللیت ذیق الذنب عریض الوسط لبین المس صمیر الرأس کانه بر بط... » (تاج العروس)

تصویر « اسپیدار » نیز ماخوذ از لغت نامه علامه دهخداست و معظم له با مراجعه بتحقیقات گاوبا و شلیبر و دانشمندان دیگر مطالب و تصاویر مربوط بگیاهان و درختان را فراهم آورده اند، و شباهت صوری نیابند موجب حکم قاطع گردد.

درخاتمه باردیگر امتنان خود را از توجه نویسنده بکتاب مورد بحث اظهار میدارد و امیدوار است در چاپ دوم تصاویر سرمه دان و چیق ایرانی و انواع خرزهره (۷) و اقسام چرخ و چنگال و امثال آنرا نیز طبع کند.

۱ - چاپ مصر ج ۲ ص ۱۶۸ - ۲ - لیزرک: دهن الزنبق در ابن البیطار ج ۲ ص ۱۰۸ و ترجمه لکلرک ج ص ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۳ - لکلرک ج ۲ ص ۲۱۹ - ۴ - دزی: ذیل قاموسهای عرب ج ۱ ص ۶۰۵ - ۵ - مثل صلاب: سیاه شناسی. ۶ - رک: برهان قاطع. ۷ - ناگفته نماند که تصویر خرزهره مندرج در برهان، عیناً نوعی است که در سیلان و مازندران فراوانست.